



## تراوشات عقل محمد (ص) یا وحی؟

بسی واضح است که حتی عقل بزرگترین دانشمند و متفکر جهان قادر نیست بر کل فضای نیازمندی‌های انسان احاطه داشته باشد. هر عقلی در قلمرو ویژه انتخابی خود سیر می‌کند و دامنه جولان و تصرفش به همان منطقه محدود می‌شود. چگونه ممکن است انسانی که منشأ اختلاف و نزاع و دعواست با عقل و درک خود قانونی را وضع کند که راه سعادت و هدایت را نشان دهد و هر گونه فساد و تباهی را از بین ببرد؟

نویسنده گرامی آقای علیمردی در مقاله خود کوشیده است تا نیاز مبرم جوامع بشری به وحی را مورد تأکید قرار داده، بیان دارد چگونه عقل انسانی و تراوش‌ها و تابش‌های آن به تنهایی در هدایت بشر به جانب سعادت جاویدان و رهایی انسان از ظلمت و جهالت کافی نمی‌باشد.

### محمد مهدی علیمردی

که تمام آن‌ها از درون او و عقل باطنی او سرچشمه گرفته و یک امر درونی است. که پس از حصول وجود آن در خیال و باطن، با اسلوب و روش مؤثر توسط همان خیال بیان شده است و این همه نتیجه آن خلوت‌ها و تأملات عمیقی بود که در غار حراء داشت. (۱)

زان دارک فرانسوی هم در قرن پانزده ادعای پیامبری کرد و معتقد بود از جانب خدا برای نجات وطنش آمده است و مدعی شد صدای

وحی را می‌شنود. (۲) اگر پیش آمده‌ها با مردی مساعدت کرد تا آثار نیکی از خود در جامعه بگذارد و بر دیگران برتری یابد و خود بر اثر توهمی که برایش حاضر شده معتقد به پیامبری خویش گردیده، آیا ما هم باید معتقد به رسالت آسمانی او باشیم. به هر حال اندیشمندان و متفکران اسلامی با این پرسش که آیا متن و نص قرآن، صادر از عقل پیامبر (ص) است یا صادر از خداوند، مواجه هستند.

هر چند اگر نص قرآن صادر از خود پیامبر (ص) باشد پیامبری او هم زیر سؤال می‌رود و بالعکس اگر کسی تنها پیامبری و عصمت او را ثابت نماید طبعاً ارتباط وی با خداوند و پیام‌آوری او را نیز اثبات نموده است، و جایی برای این شبهه نمی‌گذارد که قرآن صرفاً از عقل پیامبر (ص) صادر شده باشد.

اما بهتر است با صرف‌نظر از عصمت و اثبات پیامبری، بر این پرسش تأملی داشته باشیم که آیا امکان صدور چنین نصی از ناحیه عقل ولو نایب‌ترین فرد از ابتداء خلقت وجود دارد؟

در پاسخ به این پرسش، ملاحظه متن قرآن و نحوه عملکرد عقل ضروری است. در متن قرآن چشم اندازه‌های متفاوتی می‌توان داشت یکی از لحاظ محتوایی که بیننده را با حقایق فراسوی قدرت عقل آشکار می‌کند و دیگر از منظر لفظ و زبان قرآن است که اعجاز لفظی و تمایز آن با کلماتی که به عنوان روایت به پیامبر (ص) نسبت داده می‌شود قابل بررسی است. و اما از سوی عقل، باید یافته‌های آن و دامنه عملکرد عقل انسانی مورد بررسی و کند و کاش قرار گیرد و معین شود که حد پرسش عقل و معرفت‌یابی، به ویژه در تولید فکر و نوآوری در زمینه‌های متفاوت تا چه میزان امکان‌پذیر است و این مهم بیشتر مورد نظر نویسنده است.

از جمله شبهاتی که امروزه بیشتر مستشرقین مطرح می‌کنند، تا از آن طریق نوآوری‌های انسانی را جایگزین دین سازند؛ عقلانی بودن صدور متن قرآن مجید است. به این معنا که سعی دارند به نحوی آن را ناشی از تراوشات عقل رسول خدا جلوه دهند. در این صورت ساختار محتوایی و لفظی قرآن مجید متعلق به پیامبر (ص) خواهد بود، که با تأملات عقلی بر حسب ضرورت

چنین ساختاری را پدید آورده است و چون او نیز نایب‌ زمان خود بود با تدبیر توانست نوآوری دینی و معنوی مورد نیاز عصر خود را به عرصه آورد و نماد و سنبل را به عنوان تمدن اسلامی شکوفا کند که نمایانگر درخشش عقل تجدیدخواه و تولید فکر دینی او بود که بر حسب ضرورت‌های زمان خود و در مواجهه با مشکلات آن روز پدیده دینی مورد لزوم آن هنگام را تولید نمود. به این ترتیب، هر انسان نایب‌ و صاحب فکری حق دارد که بر پدیده دینی تجربه‌ای را افزوده یا کاهش دهد. متن قرآن نیز به عنوان یک نص چون سندیت الهی ندارد قابل استناد نیست؛ زیرا لفظی است که از انسان متفکری چون محمد (ص) بر حسب نیاز صادر شده است. از انسان متفکر و اندیشمند دیگری چه بسا بر حسب ضرورت قانون دیگری با متن و لفظ متناسب همان عصر صادر شود.

به مناسبت، مضمون جمله یکی از مستشرقین را در این راستا مورد مطالعه قرار می‌دهیم. وی می‌گوید: بدون شک محمد (ص) بزرگ‌ترین مصلح اجتماعی است. اما سرمنشأ و مبداء همه آن‌ها الهام درونی اوست و چنین نیست که از ماوراء ماده و طبیعتی که مردم می‌شناسند چیزی به نام عالم غیب آمده باشد زیرا وجود این ماوراء و غیب نزد ما ثابت نشده است.

پس آن نفس عالی و باطنی نورانی و نیروی ایمان و خیال وسیع و احساسات عمیق و عقل بزرگ و هوشی بیدار و ذوق سلیم همه از اموری است که در تجلی ذهن او مؤثر واقع شده است؛ تا باطن و روح خود را مشاهده نماید و حتی با او سخن بگوید. بدین سان او تصور و اعتقاد خود را الهی و آسمان خوانده است. که بدون واسطه و یا از طریق مردی به او القاء شده است و یا آن‌ها را در خواب دیده است و خیال کرده قرآن از این قبیل است. حال آن

به نظر می‌رسد، رشد عقلی و دامنه عملکرد و حد و حدود آن با دامنه

آموزه‌های انسان و میزان تمرین و مهارت در آن آموزه‌ها ارتباط شدید و تنگاتنگی داشته باشد.

یعنی به میزان ارتباط و تمرین با یک منبع نظری و عملی، عقل نظری و عملی انسان نیز قابل افزایش و گسترش است و امکان صدور امری جدید و تولید فکر را فراهم می‌نماید.

اما هرگز از عقلی که صرفاً با آموزه‌های ریاضی سر و کار داشته انتظار نمی‌رود که ابداعات جغرافیایی یا نجومی و از این قبیل تولید نماید. از آن گذشته، تمدن، فرهنگ، خانواده در نوع، فرم و ساختار نوآوری عقل نقش و تأثیر به‌سزایی دارد.

فرد روستایی درس نخوانده و یا چوپان بی‌سواد بالطبع قادر نخواهد بود فکری تولید نماید که دیگر اندیشمندان سراسر جهان را به حیرت آورد. انسانی که در متن یک تمدن رشد و پرورش می‌یابد دیدگاه‌ها و نگرش‌هایش بر محور همان تمدن دور می‌زند و اگر مشکلی را هم احساس می‌کند چاره و حل آن را صرفاً در همان محوری که زندگی می‌کند می‌بیند. یعنی او سعی می‌کند مشکلاتی را که بر سر راهش وجود دارد به نحوی رفع کند و این تلاش صرفاً شامل محدودیت‌هایی است که با آنها مواجه می‌شود. با وجود این آیا می‌توان ادعا کرد که پیامبر (ص) چون فرد درس

نخوانده و چوپانی بود که به لحاظ پاک‌ی خانواده‌اش قلبی صفا و صادق داشت پاکدامن و امین و راستگو بود و خصلت عزلت‌گزینی را پیشه خود نمود و چون مشکل روزگار خود را می‌نگریست، در مواجهه با شراب‌خواری، رباخواری، زنده به گور کردن دختران، خوی وحشی‌گری و جنگ‌طلبی، خود به تنهایی تصمیم گرفت در حل این معضل اجتماعی گامی پیش‌گذار و چاره‌ای بیاندیشد. از آن جا که پیامبر فردی عاقل و دانا و زیرک و باهوش بود در عزلت‌های متعدد به تأملاتی در این خصوص پرداخت که حاصل آن تأملات عقلی تراوش‌های نوینی را در این عرصه متجلی ساخت و مجموعه‌ای به نام قرآن را پدید آورد. این نوآوری ره یافت آن عقلی است که در چنین تمدنی می‌زیست و چون با محدودیت‌های متفاوتی مواجه گردید به ویژه آن که آنها را مخالف سیره و سیرت خانوادگی خود یافته بود و تضادهای فرهنگی و اخلاقی را

میان جامعه و خانواده به عینیه کامل حس می‌کرد عقل خود را به کار برد و فکری را تولید نمود که نهاد و سنبل تمدن اسلامی قرار گرفت و به این صورت آن فکر و اندیشه در قالب تمدن اسلامی در گستره جهان توسعه یافت و شناخته شد.

آیا چنین تلقی از وحی صحیح است؟ آیا خود وحی فراسوی عقل انسانی نیست و مشکل مستشرقینی که چنین تلقی و شبهه‌ای را که طرح می‌کنند این نیست که عقل آنها به عنوان یک انسان چون جوهر وحی را درک نمی‌کند به ناچار به انکار الهی بودن وحی پرداخته و سر منشاء آن را عقل پیامبر دانسته است؟ این که ابراهیم خلیل (ع) تصمیم به ذبح تنها فرزندش در کنار خانه خدا می‌گیرد آیا اراده‌ای است عقلانی که در دعوی پیامبری او کسی شک و تردید به خود راه ندهد و یا چنین اراده‌ای از نور قروزان وحی پر فروغ متجلی گشت و ابراهیم (ع) برخلاف خواست خود به پاس اطاعت از فرمان وحی در صحنه قربانگاه

برای قربانی تنها فرزندش زانو زد و اراده عقلانی را به اراده وحیانی سپرد؟ آیا می‌توان گفت چنین محتوایی از عقل نشأت گرفته است؟ از خود غربی‌ها آقای باومر در این رابطه می‌گوید:

«این که برخی از حقایق الهی، کاملاً فراسوی قدرت عقل انسانی است. به روشن‌ترین وجهی مسلم است زیرا از آن جایی که اصل همه معرفت‌ها که عقل درباره چیزی کسب می‌کند فهم جوهر آن چیز است. زیرا به قول فیلسوف، اصل استدلال این است که شیء چیست؟ این نتیجه را می‌توان حاصل کرد که معرفت ما درباره یک شیء به نسبت فهم ما از جوهر آن چیز است. لذا اگر شعور انسان جوهر یک چیز به خصوص را درک کند، مثلاً یک سنگ را یا یک مثلث را، هیچ حقیقتی درباره آن چیز فراسوی قدرت عقل انسانی نخواهد بود. ولی در مورد خدا برای ما چنین اتفاقی نمی‌افتد، زیرا شعور انسانی قادر نیست با نیروی طبیعی‌اش جوهر الهی را درک کند!» (۳)

### وحی در قلمرو عقل نمی‌گنجد

«شیخ مفید» از «کندی» فیلسوف عرب متوفای (۲۵۶ هـ ق) نقل می‌کند که «وحی موهبتی است الهی که از جانب خداوند به انبیاء افاضه می‌شود تا در حل دشواری‌ها انسان را یاری نماید، و البته مسبوق به کاربرد و اعمال فکر و محتاج به بحث و فحص نیست.» (۴)

«غزالی» نیز در تهافت الفلاسفه در رد بر «فارابی» می‌گوید:

«پیامبر می‌تواند بدون واسطه یا باواسطه‌ی فرشته، با خداوند متعال ارتباط برقرار نماید بدون این که به عقل فعال یا قوه متخیله‌ی خاص و یا هر چیز دیگری که فلاسفه فرض کرده‌اند نیازی داشته باشد.» (۵)

چرا نمی‌توان عقل و هوش را به عنوان منبع وحی شناخت؟ و چرا متفکرین اسلامی تأکید دارند که وحی، ره یافت و ره آورد عقل و فکر نمی‌تواند باشد؟

پس واضح است که حتی عقل بزرگترین دانشمند و متفکر جهان قادر نیست بر کل فضای نیازمندی‌های انسان احاطه داشته باشد. هر عقلی در قلمرو ویژه انتخابی خود سیر می‌کند و دامنه جولان و تصرفش به همان مطلق محدود می‌شود.

از طرفی انسان از جهت نیازمندیهای خود و حل مشکلاتش نیاز به قانونی دارد که سعادتش را تضمین نماید و چنین قانونی در نهاد آدمی کاشته نشده است. چرا که انسان حاضر است در راه شهوت زودگذر و خودکامگی‌ها، سالیان عمرش را سپری کند، ولی کاری با جان خود نداشته باشد. (۶) چون در انسان نوعی خود بیگانگی پدید می‌آید که به آن سرود بیدار باش نیاز پیدا می‌کند.

آن قانون کامل و مشترکی که باید سعادت جامعه بشری را تأمین کند. اگر تکویناً به عهده‌ی عقل گذاشته شده بود، هر انسانی به عقل خود آن را درک می‌کرد. چنان که سود و زیان و سایر ضروریات زندگی خود را درک می‌کند.

قوانینی که به دست بشر وضع شده برای جمعی مسلم و برای عده‌ای غیر مسلم است و هرگز همه مردم درک مشترکی در این باب ندارند. (۷)

انسان به حسب آفرینش هر چیزی را برای خودش

آن قانون کامل و مشترکی که باید سعادت جامعه بشری را تأمین کند. اگر تکویناً به عهده‌ی عقل گذاشته شده بود، هر انسانی به عقل خود آن را درک می‌کرد. چنان که سود و زیان و سایر ضروریات زندگی خود را درک می‌کند

نیاز به شریعت و قانون و عدالت پیدا می‌کند تا رفتار انسانی و معاشرت اجتماعی را براساس حق و استحقاق تنظیم کند.

۳ - این قوانین وقتی حضور می‌یابند که قانونگذاری باشد تا آن‌ها را وضع کند و به صورت شایسته آنها را به رشته تقریر و تحریر درآورد اگر خود این انسان‌ها قانونگذاری کنند، آن صفت خودخواهی مانع وضع قانون عادلانه می‌گردد و در نتیجه باز نزاع و کشمکش پیش می‌آید پس باید قانونگذار کسی باشد که دیگران از او اطاعت نمایند و استحقاق اطاعت و فرمانبرداری زمانی برای دیگران تحقق می‌یابد که ثابت شود آن قوانین از طرف پروردگار است. و از نشانه‌ها و دلایل اثبات آن وجود معجزه است [که پیامبران در هنگام مدعای پیامبری می‌آوردند]. [به علاوه عقل عاقل به همه چیز احاطه ندارد و این خود دلیلی است بر ضعف قانونگذاری توسط عقل].

۴ - عامه مردم منافع اجتماعی را فدای اغراض شخصی می‌کنند و اصول عدالت را زیر پا می‌گذارند. به همین دلیل باید پاداش و کیفری هم در مقابل طاعت و گناه قرار گیرد. و شناخت این قانونگذار نیز در شریعت واجب باشد و چون معرفت عامه مردم بیشتر به یقین نمی‌رسد لذا ثبات ندارد پس عاملی باید باشد تا معرفت آن‌ها را حفظ کند این عامل همان توجه توأم با تکرار است که در عبادات و نماز و غیره... انجام می‌گیرد. (۱۶)

با این بیان آشکار شد که آنچه تعالی انسان و سعادت او را تأمین و تضمین می‌کند قوه عقل و هوش نیست، بلکه ریسمان محکمی است که از آسمان برای رهایی گرفتاران در بند، به پائین‌ترین مراتب وجود فرود آمده است. (۱۷) و آن شعوری است مرموز که به اقتضای هدایت عمومی باید میان انسانها حضور یابد تا حقیقت حیات سبز بشری را به آن‌ها تعلیم و تفهیم نماید و تا مردم به خدا حجتی نداشته باشند همانطور که خود فرمود:

رسلاً مبشیرین و منذرین لئلا یکون للناس علی الله حجة بعد الرسل... (۱۸)

رسولان را فرستاد که (نیکان را به رحمت خدا) بشارت دهند (بدان را از قهر و عذاب حق) بترسانند تا آن که پس از فرستادن این همه رسولان، مردم را بر خدا حجتی نباشد... بدیهی است اگر عقل در اتمام حجت خدا کافی بود نیازی به پیامبران در اتمام حجت نبود. (۱۹)

از این رو خداوند کتاب وجود محمد (ص) را دست آوردی برای رهایی خلائق از جهل و تاریکی‌ها و قرآن فرود آمده بر او را سبب رهایی بنده از شکنجه‌ی گناهان قرار داد. (۲۰)

### رسالت در آئینه وحی

پیامبر اکرم حضرت محمد (ص) همانطور که خود نیز بارها تصریح کرد که انسانی است، چون دیگر انسان‌ها در این صورت اگر با خدای متعال ارتباط نمی‌داشت و برگزیده الهی نبود، و آنچه می‌گفت دست آورد و فرآیند هوش و عقلش بود، لاجرم مدعایش از معجزه تهی می‌شد و رفتار و گفتارش لزوماً حجت نبود و چه بسا ممکن بود عقل و هوش وی هر چند از صفای باطن و ادراک قوی برخوردار باشد خطا کند و گرایش و اعتقاد و اطمینان دیگران نسبت به او کاهش می‌یابد. چه آنچه می‌گفت در محدوده عقل و استدلال شکل می‌گرفت و در حد و حدود هوش و ادراک شخصی‌اش ترسیم می‌شد. و چون براساس محیط و سلیقه‌ی شخصی به مناسبت پی‌ریزی شده بود دامنه‌ی آن از ویژگی وسعت و توسعه برخوردار نمی‌گشت و عالم‌گیر و فراگیر نمی‌شد.

اگر بگوئیم پیامبر (ص) آنچه را آورده از هوش و عقل خود بوده در این صورت رسول و رسالت را چگونه معنا خواهید کرد؟

می‌خواهد. (۸) حتی مذهب و دین را بر این اساس می‌پذیرد که سعادت شخصی او را تأمین کند. ویلیام جیمز می‌گوید:

«زندگی مذهبی به دور محور علاقه شدید انسان به سرنوشت خود می‌گردد، پس بطور خلاصه زندگی مذهبی یک فصل مهم تاریخچه خودخواهی بشر است و این خودخواهی از آنجا ناشی می‌شود که بشر به دنبال سعادت خود ملجأ و مأوایی را جستجو می‌نماید تا راه مطمئنی برای آرامش خاطر و صعود خود پیدا کند.» (۹)

این گفته ولو قابل نقد است اما خودخواهی انسان از لحاظ روانی مورد تأیید قرار گرفته است و انسان عاقل از این خودخواهی تهی نیست.

اما دامنه‌ی وسعت خودخواهی‌ها به این خلاصه نمی‌شود. او در میان همه هم‌نوعانش به دنبال فرصتی در کمین ارضاء خودخواهی خود است. انسان از آنجا که فطرتاً اجتماعی است در اولین اجتماعی که تشکیل می‌دهد همان فطرت او را وادار می‌کند که منافی را برای خود اختصاص دهد. (۱۰) وجود این خودخواهی در انسانهایی که زندگی اجتماعی را پذیرفتند ضرورت وضع قوانینی را برای حل مشکلات ایجاد می‌کند.

چگونه ممکن است انسانی که منشأ اختلاف و نزاع دعواست با عقل و درک خود قانونی را وضع کند که راه سعادت و هدایت را نشان دهد و هر گونه فساد و تباهی را از بین ببرد؟ مضافاً این که اگر عقل انسانی قانونی وضع کند براساس نظارت افعال بیرونی و اجتماعی است در حالی که آنچه او نیاز دارد قانونی است که ناظر به بیرون و درون هماهنگ و هم جبهه باشد. و «علامه طباطبایی» معتقد است:

برای حل اختلاف سه روش می‌توان در نظر گرفت ۱ - روش استبداد، ۲ - روش حکومت اجتماعی که اداره مردم به دست قانونگذار باشد ۳ - روش دینی که اراده تشریفی خدا در مردم به دست همه مردم حکومت کرده و عدالت اجتماعی را تضمین کند. در دو روش اول، تنها مراقب افعال مردم است به اعتقاد و اخلاق کار ندارد. تنها روشی که می‌تواند صفات درونی انسان را اصلاح کند روش دین است که به هر سه جهت اعتقاد، اخلاق و اعمال رسیدگی می‌کند. (۱۱)

بنابر این، چاره‌ای جز این نیست که دست نیاز به سوی کاملان واصل به مقام کشف و شهود و عیان دراز کنیم و از انوار و اسرار الهی بهره گیریم. (۱۲) چرا که «علی الله قصد السبیل» (۱۳) برخداست که راه سعادت و صعود را تبیین کند، و راهی را که نشانه‌های مقصد و مقصود را به قاصد تفهیم می‌کند نصب نماید و کرده است. (۱۴)

در این ره انبیا چون ساربانند

دلیل و رهنمای کاروانند

وز ایشان سید ما گشته سالار

هم او اول هم او آخر در این کار (۱۵)

### راه حل شیخ طوسی

خواجه نصیر الدین طوسی ناتوانی عقل و لزوم وحی و حضور نبوت و شریعت را این گونه تشریح می‌کند. که بطور خلاصه در چند شماره مضمون آن را ذکر می‌کنیم.

۱ - انسان بر نظام اجتماعی و تعاون و همکاری برای رفع نیازها و مشکلاتش نیازمند و محتاج می‌باشد.

۲ - شهوت و غضب، انسان را به ستم و استثمار دعوت می‌کند و در این صورت هرج و مرج در بدنه‌ی اجتماع رخنه می‌کند و نظام اجتماعی بدین صورت مختل می‌گردد در نتیجه

آن را الهی و خدا دادی تصور کند. هرچند مستشرقین در صدر گفتارشان مماشات می‌کنند و صدق و راستی آن حضرت را تأکید و تائید می‌نمایند، اما آن همه طرحی است برای آن نتیجه مقصود که خود را زیرک و هشیار می‌دانند مولی متقیان امیر مؤمنان (ع) می‌فرماید:

...و لقد أصبحنا في زمان قد اتخذ أكثر أهله الغدر كيساً و نسبهم اهل الجهل فيه الى حسن الحيلة ما لهم قاتلهم الله. (۲۴)

ای مردم ما در زمانی زندگی می‌کنیم که اکثر مردم مکرپردازی را به جای هشیاری گرفته‌اند و مردم نادان هم آن را چاره جویی نیک می‌پندارند خدا این تبهکاران را نابود سازد.

در توضیح این خطبه استاد محمد تقی جعفری می‌فرماید: «منحرف ساختن هشیاری‌ها از واقعیات، مختل ساختن ماهیت خود هشیاری و آگاهی را نتیجه می‌دهد، زیرا این وسیله بسیار ضروری و با ارزش با بهره برداری از اغراض و هدفگیری‌هایی که انسان را بر ضد واقعیت توجیه می‌کند، کشف از مغلوبیت شخص حیلہ گر در مقابل واقعیات می‌نماید، عامل این مغلوب شدن عبارت است از خودخواهی و خودکامگی که از جهل به خود سرچشمه می‌گیرد پس صحیح است که بگوئیم آنجا که حیلہ گری هشیاری نامیده می‌شود، هشیاری‌ها بوسیله تحذیر عامل خودخواهی از عرصه حیات رانده شده‌اند.» (۲۵)

به درستی اگر مردم خوب بیندیشند و صادق باشند تصدیق خواهند کرد که شک‌آفرینی‌ها نه از روی دل‌سوزی است که از سر خودخواهی و خودکامگی است. اگر مردم راستی و درستی را بیازمایند طبیعت اصلی هشیاری و آگاهی آنان را به اهمیت و ضرورت نقش وحی قدسی در جامعه، در راستای هدایت انسان‌ها راهنمایی خواهد کرد.

پی نوشت‌ها:

۱. وانه مقدمة القرآن، ص ۲۰ نقل از عمر رضوان، آراء المستشرقین، ج ۱، ص ۸۰.
۲. محمد رشیدرضا: الوحي المحمدي، مؤسسه الدین، ص ۱۵.
۳. فرانکلین لوفان باهر: حران‌های اصلی اندیشه غربی، کامبیز گوتن، ج ۱، ص ۱۰۰.
۴. شیخ مفید، اوائل المقالات، ص ۱۱.
۵. ابوحماد غزالی، نهافت الفلاسفه، دار و مکتبه الهلال بیروت ج اول - ۱۹۹۴، ص ۱۷۸.
۶. محمد تقی جعفری، ترجمه و تفسیر نهج البلاغه، نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۶۸، ج ۱، ص ۱۳۳.
۷. علامه طباطبایی، شیعہ در اسلام، بنیاد علمی فکری علامه طباطبایی، قم ۱۳۶۰، ص ۸۴.
۸. وحی یا شعور مرموز، ص ۱۲۵.
۹. ویلیام جیمز، دین و روان، مهدی قائمی، انتشارات انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۷۲، ش ۳، دوم ص ۱۸۲.
۱۰. علامه طباطبایی، المیزان ج ۲، ص ۱۱۲ و نیز ابن سینا، شرح اشارات و التبیانات، شیخ طوسی، فخر رازی، البلاغه، قم ۱۳۷۵، ش ۳، نمط ۹، ص ۳۷۱.
۱۱. همان، وحی یا شعور مرموز، ص ۱۳۰.
۱۲. سید یحیی بثری، عرفان نظری، دفتر تبلیغات، قم ۱۳۷۴، ج دوم، ص ۳۵۹.
۱۳. سوره نحل، آیه ۹.
۱۴. آیه الله جوادی آملی، تفسیر موضوعی، نشر فرهنگ رجاء، قم ۱۳۶۴، ج اول، ص ۳، ص ۲۷۳.
۱۵. گلشن راز.
۱۶. ابن سینا، شرح اشارات ج ۳، نمط ۹، ص ۲۷۲.
۱۷. ملاصدرا، مفاتیح الغیب، ص ۱۴۶.
۱۸. نساء ۱۶۵.
۱۹. علامه طباطبایی، شیعہ در اسلام، ص ۸۴.
۲۰. ملاصدرا، مفاتیح الغیب، ص ۱۶۹.
۲۱. ایچی، المواقف علم الکلام، عالم الکتب، بیروت، ص ۳۴۴.
۲۲. علامه طباطبایی، المیزان ج ۲، ص ۱۵۹.
۲۳. سدید الدین محمود الحمصی الرازی (متوفی اوائل قرن ۷) - المنفذ من التقلید، نشر اسلامی، قم ۱۴۱۲، ج اول، ص ۲۲۱.
۲۴. نهج البلاغه، خطبه ۴۱، ص ۸۳.
۲۵. محمد تقی جعفری، ترجمه و شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۴۷.

رسول وقتی معنا پیدا می‌کند که او پیام آور کسی باشد. وقتی آن گفته‌ها و پندها فرآیند عقل شد. این عقل در نهاد همه‌ی انسانها نهفته است در این صورت یا همه پیامبر و رسولند و یا اصلاً پیامبر و رسالتی در کار نیست. و این شک و شبهه از دیرباز با لحنی دیگر توسط برا همه مطرح شد.

آنها عقل را برای نظام اجتماعی کافی می‌دانستند. و رسالت و پیامبری که وحی و سرود آن هماهنگ و هم سنگ با عقل و هوش باشد را لغو دانسته و نمی‌پذیرفتند. و آن ندای وحی را که به موازات عقل نبود طرد می‌کردند.

در علم کلام، متکلمین به آن‌ها پاسخ دادند. (۲۱) که مضمون آن حاکی از این است که در نظام اجتماعی به دلیل این که بشر از هنگام تولد با امور مادی انس یافته وقتی با غضب و شهوت و اوهام درگیر می‌شود ناگهان به سوی فساد و تباهی کشیده می‌شود.

ای غلامت عقل و تدبیرات و هوش

چون چنینی خویش را ارزان فروش

و آنگاه که انسان بواسطه‌ی آن موانع در غفلت فرو رود از عقل کاری ساخته نیست. از طرفی چون عقل به مصالح و مفاسد دنیوی و اخروی، بدنی و روحی احاطه ندارد نمی‌تواند برای صاحبش آن مصلحتی را که با ظاهر دنیایش مناسب است به ارمان آورده؛ بنابراین، چون عقل و هوش از این ضعف برخوردار هستند بایستی کسی که انسان را می‌شناسد، دستورات لازم را برای انسان به هدیه آورد و رابطه این ارمان هدایت وحی، انبیاء هستند که از طریق سروش وحی به سرچشمه هستی متصل شده، پیام اصلی عدالت و هدایت را برای بشریت می‌خوانند، محتوای وحی بهترین دلیل است که صدور وحی از جانب عقل و هوش نیست.

علامه طباطبایی می‌فرماید:

«کسانی که در خواص نفس بحث می‌کنند در این جهت تردید ندارند که در انسان یک نوع شعور نفسانی مرموز وجود دارد که در بعضی افراد ظاهر می‌شود و به این وسیله دری به سوی عالم غیب برایش گشوده می‌گردد. در آن هنگام معارفی شگفت آور به او عطاء می‌شود که برتر و عالی‌تر از معلومات فکری عقلی است بنابراین باب وحی پیامبری غیر از باب تفکر عقلی است.» (۲۲)

خلاصه اینکه عقل می‌تواند انسان را به کار خیر دعوت کند و کار شر و قبیح را نهی کند اما این بستگی دارد که عقل بدانند چه چیز شر است و چه چیز خیر و انبیاء برای ثبوت و تبیین و تشریح آن می‌آیند، لذا انبیاء اطباء ادیان هستند همچنان که پزشکان اطباء بدن‌های ما هستند. (۲۳) پس چون وحی در حوزه درک و ادراک عقل و هوش نیست نمی‌توانیم آن را از تراوش‌های عقل پیامبر بدانیم لاجرم باید بگوئیم وحی شعوری است مرموز که از طریق ارتباط با جهان ربوبی حاصل می‌گردد.

## راز این سخن

بد نیست در یک بررسی کوتاه بدانیم تصویری مورد نظر مستشرقین چه سرانجامی را به دنبال خواهد داشت.

اگر بپذیریم که دست آورده‌های پیامبر (ص) تراوش‌ها و تابش‌های عقل و هوش اوست، قطعاً تجدید و تجدد در ره یافت‌های دین را جایز می‌شماریم. و مستشرقین چون به راز این مسأله آگاهی داشتند لذا شک و شبهه خود را طوری طرزاحی کردند که الفاء کننده این مطلب باشد که محمد (ص) اعتقادات شخصی خود را الهی می‌خواند، لذا هر کسی که مسیر وی را طی نماید علاوه بر آن که ره آوردی نو و جدید خواهد داشت می‌تواند